

مقدمه

موضوع این پژوهش بررسی مفهوم روحانیت است. این مفهوم، به‌رغم اینکه ممکن است در عرف واضح به‌نظر رسد، اما از نظر پژوهشی، نیازمند بررسی و کاوشی دقیق است.

درباره واژه روحانیت که گروهی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است، پرسش‌های متعددی وجود دارد که باید بدانها پاسخ داد؛ سؤالاتی از این دست:

تعریف روحانیت به‌عنوان سازمانی غیررسمی چیست؟ روحانیت چه‌نسبتی با واژه علما دارد؟

در تاریخ ادبیات فارسی چه واژه یا واژه‌هایی بر این گروه اجتماعی اطلاق می‌شده است؟

آیا واژه روحانیت واژه‌ای اصیل و ریشه‌دار در ادبیات اسلامی و ایرانی است یا در گذر زمان از

دیگر فرهنگ‌ها به ادبیات شیعی - ایرانی راه یافته است؟

اگر این اصطلاح از فرهنگ‌های دیگر وارد ادبیات ما شده باشد، در چه دوره‌ای و چگونه این انتقال صورت گرفته است؟

چه تحلیل‌هایی درباره اطلاق واژه روحانیت بر علما و طالبان علوم اسلامی، می‌توان صورت داد؟

القاب و عناوینی که در سلسله‌مراتب روحانی استفاده شده است، چه معنایی دارد؟

۱. بررسی لغوی و اصطلاحی

۱-۱. بررسی لغوی

یای مشدد(ی) در واژگان روحانی، روحانیت و روحانیون، دلالت بر نسبت‌داشتن چیزی به چیز دیگر دارد. اگر عنوان روح را بر وجود دیگری نسبت دهیم، آن وجود را روحانی می‌خوانیم.

مباحث مطرح‌شده درباره معنای لغوی روح و روحانی را می‌توان چنین خلاصه کرد: روح به ضم «راء» در اصل، معنای پاکیزه، حلال و طاهر(للطَّيِّبِ وَ الطَّهَّارَةِ) دارد، در مواردی نیز برای رحمت و رزق به کاربرده شده است (مجمع‌الحرین، ج ۲، ص ۳۵۳) و در انسان به نفس ناطقه و در ملائکه به جوهر مجرد، تعبیر می‌شود (المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۶۹؛ العین، ج ۳، ص ۲۹).

روحانی در اصطلاحات گوناگون معانی متفاوتی دارد؛ در عرف لغوی‌ها و اصطلاح اهل حدیث، صرف‌نظر از برخی کاربردهای موردی، برای موجودات کاملاً مجرد از ماده، مانند ملائکه (التّهذیب، ج ۵، ص ۲۲۶؛ لسان‌العرب، ج ۲، ص ۴۶۳)، و در اصطلاح حکما برای اعم از نفس ناطقه و مجردات پیراسته از جسم استعمال شده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۵۸، ص ۲۸).

معناشناسی واژه روحانیت

عبدالرسول یعقوبی*

چکیده

معناشناختی واژه روحانیت با بررسی واژگان روح، روحانی و روحانیت آغاز می‌شود. در بیشتر کاربردهای لغوی، روح به‌معنای روان و نفس است که معنایی مقابل جسم دارد. هنگامی که این واژه با موجودی دیگر همراه می‌شود، معنای موجودی معنوی، طیب و طاهر می‌گیرد. روح در معنای اصطلاحی آن، چه اصطلاح فلسفی و چه اصطلاح جامعه‌شناختی، یا حتی علوم دیگر، معانی مختلف می‌یابد. در فلسفه بر جوهر مجرد و نفس ناطقه و در جامعه‌شناسی بر دانش‌آموختگان علوم حوزه، اطلاق می‌شود.

معناشناختی این واژه با بررسی کاربرد آن در تاریخ ادبیات و کتاب‌های ایران، ادامه یافته است. این بررسی در پاسخ این پرسش که کاربرد این واژه از چه زمانی و چرا در تاریخ ادبیات ایران، برای اشاره به دانش‌آموختگان علوم حوزوی، به‌کار رفته است؟ سه تحلیل را به‌دست داده است: ۱- مشابهت‌سازی شرق‌شناسان؛ ۲- استعداد و ظرفیت عالمان شیعه برای تسری دادن معنای لغوی به آنان؛ ۳- گذار روحانیت از حیات علمی به حیات اجتماعی.

کلیدواژه‌ها: روح، روحانی، روحانیت، علما، مشروطه، معناشناسی.

۱-۱. بررسی اصطلاحی

کاربرد اصطلاح جامعه‌شناختی روحانیت به‌عنوان یک گروه اجتماعی، نیازمند تحقیقی بیش از تحقیق در معنای لغوی است.

روحانیت در ادبیات مکتوب و شفاهی ما، تحصیل‌کردگان حوزه‌های علوم دینی را گویند. روحانی یعنی کسی که با تحصیل علوم اسلامی در آموزشگاه‌های ویژه این نوع تحصیلات و با شیوه‌هایی همچون موعظه، نویسندگی و تدریس در جهت ترویج دین‌داری بکوشد. روحانیت شیعه را می‌توان با توجه به مرتبه‌بندی، این‌گونه تعریف کرد: گروهی از شیعیان عالم و مؤمن به اصول و ارزش‌های اسلامی و شیعی که با تحصیل در نظام تعلیم و تربیت حوزه‌های علمیه، که از مرتبه طلاب و فضلا آغاز و تا مرتبه مرجعیت ادامه می‌یابد، معمولاً در لباس روحانی با فعالیت‌هایی همچون، علمی-اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، در جهت حفظ و توسعه آموزه‌های اسلامی و شیعی می‌کوشند.

روحانیت شیعه در روندی تکاملی شکل گرفته است؛ آغاز شکل‌گیری آن با به‌وجود آمدن حوزه‌های درس و رابطه استاد-شاگردی، در عصر رسالت (اخلاقی، ۱۳۸۴، ص ۲۵)، و روند تکاملی آن با شکل‌گیری سازمان وکالت و نقابت در دوران ائمه و به‌وجود آمدن نیابت در غیبت صغرا و سرانجام سازمان روحانیت در عصر غیبت کبری رقم خورده است (اخلاقی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۷) آغاز شکل‌گیری روحانیت شیعه - در شکل کنونی‌اش، با رهبری و زعامت یکی از عالمان تراز اول و در چارچوب شبکه‌ای ارتباطی، در قرن چهارم هجری همراه بود. در این دوره با توجه به حاکمیت شیعیان دیلمی، شرایطی فراهم شد که در سایه آن شخصیت فرهیخته و بانفوذی همچون شیخ مفید (۱۳۳۶-۱۳۱۳ق) بتواند نخستین حوزه علمیه شیعی را که ریاستی غیر از امامان معصوم علیهم‌السلام داشت، در شهر بغداد بنا نهاد (اخلاقی، ۱۳۸۴، ص ۹۳). حوزه‌های علمی شیعه پس از شیخ مفید و سیدمرتضی علم الهادی (م ۴۳۶)، از بغداد به نجف اشرف منتقل شد و با مرجعیت علمی و فتوایی شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق) تداوم یافت. این روند با گسترش حوزه‌های علمیه در شهرهای مختلف و با گذر زمان، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت، (البته با فراز و نشیب‌هایی) تکامل می‌یابد تا به زمانه ما می‌رسد.

۲. بررسی کاربرد تاریخی

آنچه در این تحقیق، به لحاظ مفهوم‌شناسی، جالب توجه است این است که تا سال ۱۲۶۸ش، یعنی پیش از آغاز نهضت عدالت‌خانه و پس از آن انقلاب مشروطیت، واژه روحانیت در هیچ جای تاریخ ادبیات ایرانی و اسلامی برای این گروه اسلامی به‌کار نرفته است.

در تاریخ ادبیات پرکاربردترین واژه برای این گروه اجتماعی، واژه‌های عالم، علما و طلاب بوده است. البته در کنار این واژه‌ها از کلمه‌های دیگری همچون ملّا و آخوند نیز بهره بردند که در این میان، واژه ملّا در مقایسه با دیگر واژه‌ها رواج بیشتری دارد و همه مراتب روحانی را شامل می‌شود. این واژه در زمان صفویه و قاجار کاربرد داشته است (کمپفر، ۱۳۶۰، ص ۱۳۰). از عالمانی که با لقب ملّا شهرت یافته‌اند می‌توان به ملّا حسین‌قلی همدانی، ملّا عبدالرسول کاشانی و ملا علی کنی اشاره کرد.

زمینه پیدایش کلمه علما، برای اشاره به دانشمندان و عالمان، به آیات، روایات و فرهنگ عمومی جوامع اسلامی بازمی‌گردد. در آیات و به‌ویژه روایات (زمر: ۹؛ کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۵)، به اندازه‌ای کلمه علم، عالم و علما به‌کار رفته است که زمینه مناسبی برای خلق اصطلاح علما و به‌کارگیری آن درباره این دسته از دانشمندان فراهم می‌شود باید اعتراف کرد که کاربرد این واژه منحصر به عالمان دین نبوده است و دانشمندان علم نجوم، فیزیک، طب و نجوم را نیز شامل می‌شده است؛ ولی به‌یقین مصداق روشن و کامل این واژه علمای دینی بوده‌اند.

با دقت در روایتی که ذکر شد، می‌توان اثرگذاری ادبیات دینی را در خلق این‌گونه اصطلاحات، از جمله کلمه طلاب و طلبه، به‌روشنی دریافت.

نه‌تنها اصطلاح عام علما که عنوان مُشیر به همه دانشمندان علوم اسلامی است، بلکه عناوین تخصصی و شغلی هریک از تخصص‌ها و متخصصان در رشته‌های علوم اسلامی نیز با بهره‌گیری از زمینه‌های فرهنگی اسلام، روایات و آیات ابداع شده است؛ به‌بیان دیگر، اصطلاحات و عناوین شغلی و تخصصی که در ذیل کلمه «العلما» قرار می‌گیرد، بازتابی از زمینه آموزه‌های قرآنی و روایی است؛ واژگانی همانند فقیه (توبه: ۱۲۲)، محدث (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۵)، مفسر، متکلم، ادیب، عارف، عرفان، قاضی، وکیل، وکالت، نایب و نیابت، نقیب و نقابت، ثقة‌الاسلام، شیخ‌الاسلام، آیت‌الله، مرجع، مرجعیت و غیره، همگی خاستگاهی روایی و قرآنی در تاریخ و فرهنگ اسلامی ریشه دارند.

چنان‌که گفته شد واژه «علما» تا نهضت مشروطه، در کنار واژه ملّا، شیخ و حجت‌الاسلام برای اشاره به دانشمندان دینی و در معنای عام آن به‌کار می‌رفت. این پژوهش نشان داد که در همه ادوار تاریخ اسلام، تا پیش از نهضت مشروطه فقط کلمه عالم و علما و دیگر عناوین علمی و تخصصی کاربرد داشته است و حتی یک بار هم کلمه روحانی به‌کار نرفته است (ر.ک: اصفهانی کربلایی، ۱۳۸۲؛ ناظم‌الدوله، ۱۳۶۹؛ میرزا محمد تنکابنی، ۱۳۸۰)؛ برای نمونه، عبارت‌هایی از کتاب‌های آن دوره آورده می‌شود:

تاریخ دخانیه، نوشته شیخ حسن کربلایی (۱۳۲۲ق): «در این آخری‌ها، قبل از وصول حکم حضرت حجت‌الاسلام، حکومت دارالسلطنه عرصه را از هر جهت بر علمای اعلام خیلی تنگ می‌گرفته، که شاید ایشان از منع و متارکه دخانیات عدول نموده، این غائله از میان برخیزد، ولی به مجرد وصول خبر این حکم مبارک، (حکومت دارالسلطنه) از آن همه جوش و خروشی که داشت به یک‌دفعه فرونشسته، سهل است که ورق دفتر را برگردانیده است. این بوده که روز ورود این حکم مبارک به اصفهان، علمای آنجا را، آن روز فیروز، عید اعظم بوده است» (اصفهانی کربلایی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵، ۱۳۸ و ۱۳۷ و ۱۴۷). کربلایی در این عبارت، از واژه روحانی استفاده نکرده است و به مناسبت موضوع بحث، برای اشاره به رهبرانی که در موضوع قیام تنباکو، مقاومت کرده و سرانجام موفق شده‌اند، از واژه علما دو بار بهره برده است.

روزنامه **قانون** نوشته **ملکم خان ناظم‌الدوله** (۱۲۴۹-۱۳۲۶ق): «هرگاه فردا علمای عظام در مساجد ایران اعلام فرمایند که اجرای اوامر ظلم منافی روح اسلام و مخرب آسایش عالم و مستوجب قهر الهی است، کدام ظالم است که در مقابل چنان اعلام عام از مستی و غرور خود سراسیمه بیدار نشود.

شکی نیست که علمای اسلام کاملاً قادر هستند که در ظرف چند روز این دستگاه ظلم را در نظر عامه مسلمین به‌طوری مورد لعن و به‌نحوی محل نفرت عام بسازند که دیگر هیچ بی‌دین جرأت نکند نزدیک چنان دستگاه منفور برود» (ناظم‌الدوله، ۱۳۶۹، ص ۹۸، ۱۸ و ۱۹). ملکم خان، فردی روشن‌فکر بود؛ ولی دوران تاریخی‌ای که او در آن می‌زیست، هنوز کاربرد واژه روحانی معمول نشده بود. او هنگام بحث از نفوذ سیاسی - اجتماعی روحانیون و توانایی آنان برای به حرکت درآوردن مردم، از واژه علما بهره می‌گرفته است.

در روزنامه **قانون** از واژه ملأ نیز استفاده شده است: «از کرمان کرناى انتشار این معانی در دست علمای ماست اگر چند نفر ملأى صاحب‌ذوق روح مسئله را درست بفهمند، می‌توانند جمیع این مطالب را در کمال سهولت چنان در مغز مردم جای‌گیر بسازند که هیچ لشکر ظلم، دیگر نتواند در مقابل این حقایق نفس بکشد. یک ملأى جوان در همین محل، نمی‌دانید چه آتشی افروخته است؛ خدایا برسان امثال او را» (همان، ص ۶۶). **قصص العلماء** نوشته میرزا محمد تنکابنی (۱۳۰۲ق) نیز کتابی است که صاحبان و نیز جویندگان علم را با واژه روحانی خطاب نکرده است. او برای اشاره به صاحبان علم از کلمه علما و برای اشاره به جویندگان علم از واژه طلاب و در اشاره به رشته علمی آنان از فقها و مجتهدان استفاده کرده است: «در مجلس او (سید/براهیم موسوی قزوینی) تا هزار طلاب و فقها و

مجتهدین می‌نشستند... در میان علمای عرب و عجم نیکوتر از آن در اخلاق ندیدم... هرگز در مجلس درس برای طلاب متغیر نمی‌شد... در زمانی که در عتبات عالیات بودیم سید استاد سرآمد علمای آن بلاد و مرجع کلیه بود...» (تنکابنی، ۱۳۸۰، ص ۴۱ - ۴۷).

فتنه باب نوشته **اعتضادالسلطنه** (۱۲۳۴-۱۲۹۸ق): «پس میرزا علی محمد (باب) با دل قوی به مجلس علما درآمد... چون آغاز سخن کردند... باب سر برداشت و گفت: چگونه شما از اطاعت من بیرون می‌روید... چون سخن بدینجا رسید، علمای مجلس به همان قراری که با حسین‌خان گذاشته بودند، با او جوابی نگفتند. حسین‌خان گفت خوب گفتی. بهتر آن است که مذهب خود را بنویسی تا هرکس خواهد بدان بنگرد و بگردد. پس قلم بگرفت و سطری چند بنوشت. علمای مجلس عبارت او را از قانون عربیت بیرون یافتند. حسین‌خان گفت با اینکه هنوز لفظی چند را نتوانی تلفیق کرد، این چه ترهات است که خود را بر خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله فضیلت دهی...» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۵۱، ص ۱۶). در اواخر کتاب **فتنه باب** چندین بار از کلمه روحانی استفاده شده است که سبب تعجب شد و چنین به‌نظر رسید که اگر **اعتضادالسلطنه** این واژه را به‌کار برده باشد، پس نباید کاربرد کلمه روحانی را به آغاز دوره مشروطه مربوط دانست. دقت در عنوان کتاب و مقدمه نشان داد آنچه با نام «سه مقاله» در کتاب آمده است به دست **عبدالحسین نوایی** و برای تکمیل کتاب و حوادث پس از اعدام باب افزوده شده است (همان، ص ۷-۶).

مرور تاریخ وفات نویسندگان کتاب‌های یادشده نشان می‌دهد که آنان در فاصله سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۶ ق، و تقریباً پیش از قیام مشروطه از دنیا رفته‌اند. آنان در نوشتار خود از کلمه روحانی استفاده نکرده‌اند. این موضوع نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های پیش و پس از نهضت تنباکو تا نزدیک انقلاب مشروطه، کاربرد این واژه عمومیت نیافته بود و به همین سبب برخی به اقتضای ادبیات کهن، از کاربرد آن خودداری می‌کردند و برخی دیگر متأثر از ادبیات جدید، آن را در کنار واژه‌های کهن به‌کار می‌بردند.

۲-۱. نخستین کاربردها

به‌نظر می‌رسد نخستین کاربردهای واژه روحانی به‌جای واژه علما و طلاب، در جریان نهضت مشروطه بود و روشن‌فکران این دوره نخستین کسانی بودند که آن را به‌کار بردند؛ به‌نمونه‌هایی از این دست توجه کنید:

حیات یحیی: یحیی دولت‌آبادی، در تاریخ ۱۲۷۹ ق / ۱۲۴۱ ش متولد شد و چنان‌که خود می‌گوید

این کتاب را در هفده رجب سال ۱۳۱۰ق، درحالی که سی سال از زندگانی اش می گذشت، نوشته بود (دولت آبادی، ۱۳۶۱، ص ۱۰ و ۱۲). جنبش تنباکو (۱۳۰۹ق) درست چند ماه پیش از آغاز نگارش این کتاب واقع شده بود. تاریخ تدوین کتاب نشان می دهد که عرصه تاریخی فضای فکری و ذهنی کافی برای کاربرد واژگانی همچون روحانیت، روحانی و روحانیت را برای او فراهم ساخته است.

کتاب یحیی دولت آبادی، به فراوانی از واژه های مختلف روحانی، روحانیون، روحانیون و روحانیت استفاده کرده است؛ برای نمونه به یک مورد اکتفا می شود: «بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق العاده که از این راه در مرکز ریاست روحانی هویدا شد و روحانیان پیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند، عموم روحانیت به استثنای وجودهای مقدس منزه روحانی می کوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده، از این راه بر اعتبارات خود بیفزایند، در صورتی که امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه دار، بلکه اساس سیاست را هم متزلزل می سازد» (دولت آبادی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۱).

کتاب تاریخ بیداری ایرانیان: اگرچه این کتاب به فراوانی از واژه های علما، حجج اسلامیه و طلاب دینی استفاده کرده است (کرمانی، ۱۳۶۲، ص، ۱۹۲، ۱۹۳ و ۵۷۰)، می توان آن را در زمره نخستین کتاب هایی برشمرد که واژه روحانیون را به منزله معادلی به جای علما معرفی می کند: «به مرور ایام، از هر صنف فردی را جلب و تبعید نمودند و اما به جهت اسکات حجج اسلامیه و اخافه علما و فقها و حوزه علمیه که روحانیون می باشند، آرای خسیسه و افکار خبیثه خودسرانه متفق گردید...».

ناظم الاسلام کرمانی، در سال ۱۲۸۰ق در کرمان متولد شد، در سال ۱۳۰۹ به تهران آمد و در سال ۱۳۳۰ از تهران به کرمان مراجعت کرد. یادداشت های روزانه کرمانی، از ذی الحجه سال ۱۳۲۲ قمری، یعنی یک سال و نیم قبل از آغاز تحولات مشروطه نگارش شده است. به نظر می رسد، او در فاصله میان دوره تنباکو و نهضت مشروطه در فضای ذهنی، فکری و ادبیاتی این دوره قرار گرفته بود و استفاده ایشان از واژه روحانیون متأثر از فضای حاکم بر این دوره بوده است.

۱-۱-۲. علل به کارگیری اصطلاح روحانی

درباره به کارگیری اصطلاح روحانی برای این گروه از جامعه که پیش از این به واژه های دیگری تعبیر می شدند، این علت ها را می توان برشمرد:

۱-۱-۲-۱. مشابهت سازی

به کارگیری واژه روحانیت به جای علما و طلاب پیش از دوره مشروطیت آغاز می شود؛ هر چند استفاده

از واژگان کهن به فراوانی وجود دارد، در بیشتر رساله هایی که در این دوره نوشته شده است، از همان واژگان اصیل و کهن استفاده می شد.

درباره اینکه واژه روحانیت از کجا و چگونه وارد ایران شد، احتمال فراوان این است که این واژه نیز همچون بسیاری از مفاهیم دیگر، که در تاریخ معاصر ایران نوعی مشابهت سازی و معادل سازی بود از فرهنگ و ادبیات مسیحی - اروپایی به زبان فارسی وارد شد و در ایران گسترش یافت.

شرق شناسان، فرهنگ و ادبیات شرق را با ذهنیات و فرهنگ خود می نگرستند و به طور طبیعی در نوشتار، برای توصیف و تعریف شرق، به ناچار از الفاظ و واژگان زبانی خود بهره می بردند. بی اطلاعی آنان از عمق و زوایای تفکر و فرهنگ و ادبیات شرق نیز باعث شد که در فرایند ترجمه و مشابهت سازی نتوانند مفاهیم و مضامین فرهنگی شرق را آنچنان که در نگاه و دید شرقی هست، انتقال دهند. ترجمه آثار شرق شناسان و نیز روشن فکران شرقی که عادت به همسان سازی و مشابه سازی دارند، فرایند انتقال این دسته از واژگان را به شرق کامل کرده است.

چشم انداز مسلمانان به متولیان دین، با تاسی از روایات و برخی آیات (فاطر: ۲۸)، علم نگرانه بوده است. کاربرد کلمه هایی مانند عالم و علما در آیات و روایات، به اندازه ای فراوان است که به خوبی می تواند زمینه را برای ابداع و جعل واژگان عالم، علما، ملأ و... در فرهنگ جامعه اسلامی فراهم سازد؛ به گونه ای که در ادبیات دینی پیش از دوره قاجار، نمی توان برای متولیان دینی، غیر از واژگان مزبور و واژه هایی همچون آنها نشانی یافت؛ در ریاض العلماء میرزا عبدالله آفندی، از چهره های علمی شاخص سه دهه پایانی دولت صفویه، در ضمن فرمان شاه طهماسب برای متابعت از محقق کرکی آمده است: «... متابعت و انقیاد و پیروی علمای دین است که به دستگیری دانشوری و دین گستری... و حفظ شرع سید المرسلین نموده به واسطه هدایت و ارشادشان کافه انام از مضیق ضلالت و گمراهی ساحت اهتدا تواند رسید» (آفندی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۴۵۶). اثرگذاری ادبیات دینی بر آفرینش این گونه اصطلاحات، و رویکرد علم گرایانه به متولیان دین، شامل جویندگان علم - که با واژه طلاب خوانده می شوند نیز می گردد. برای هر یک از موارد یادشده (صاحبان علم و جویندگان علم) مثال های فراوانی هست که به دو نمونه بسنده می شود:

۱- توزن دماء الشهداء مع مداد العلماء (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۹۹)؛

۲- لو يعلم الناس ما فی طلب العلم، لطلبوه ولو بسفک المهج وخوض اللجج (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۵).

از نگاه مسلمانان، متولیان دین افرادی‌اند که مطالبی بیش از دیگران می‌دانند؛ یا درحال یاددادن‌اند یا در حال یادگرفتن. از همین رو، اکثر دسته‌بندی‌های فرعی مانند مفسران یا فقها نیز شاخه‌ها و تخصص‌هایی است که به‌گونه‌ای به علم و تخصص‌های علمی مربوط می‌شود.

درست برخلاف این دیدگاه، نگاه جامعه مسیحی به متولیان دین مسیح، نگاهی معنویت‌گراست. از نظر مسیحیان مسئله روحانیت و نگاه دنیاگریز و زهدگرا به آموزش‌های مسیحی، از ویژگی خاص و اولویت فراوانی برخوردار است. کلیسا میان دنیا و آخرت، حکومت و سیاست، جدایی می‌بیند. ممنوع بودن مقامات کلیسا از ازدواج، نماد بسیار روشنی از نگرش دنیاگریزی کلیساست. این موارد نشان می‌دهد که نگاه جامعه مسیحی به دست‌اندرکاران دین مسیح نگاهی است که از روحانیت و معنویت‌گرایی آنان حکایت می‌کند. بنابراین اگر در فرهنگ مسیحی، از متولیان دین مسیح به روحانی و روحانیون (Clergy) تعبیر می‌شود، بسیار طبیعی می‌نماید (ر.ک: فرهنگ بزرگ معاصر، فارسی - انگلیسی حمیم).

البته، واژه Clergy در سنت مسیحی برگرفته از واژه Clericus است که به رهبران دینی‌ای اشاره می‌کند که جایگاه اسقف، کشیش، دیakon و... دارند و شغل آنان دفتری و کارمندی است (Marshal. Dictionary of Sociology. Concept of Clergy). با وجود این، متأثر از فضای زهدگرایی و دنیاگریزی مسیحیت از مراتب مختلف متولیان این دین به روحانی تعبیر می‌شود.

شرق‌شناسان و نیز روشن‌فکران قیاس‌گرا برای گزارش از متولیان مکتب تشیع، بدون اینکه به مبنای یادشده توجهی داشته باشند، در مقام قیاس برآمدند و با نوعی شباهت‌سازی، تصور کردند که عالم شیعی ایرانی، همان روحانی مسیحی است. برخی ظواهر همچون کارکردهای اجتماعی و دینی متولیان دین و نیز تشابه پوشش سنتی علما و طلاب با روحانیون کلیسا نیز این شباهت‌سازی را یاری کرد و باعث شد تا به‌مرور زمان کلیدواژه روحانی خطاب به علمای شیعه جای خود را در فرهنگ و ادبیات شیعه باز کند.

درحالی‌که اکثر لغت‌نامه‌نویسان جدید غربی، واژه‌هایی از قبیل Clergy-Cleric-Priest را درباره متولیان و اعضای جامعه مسیحیت گرفته‌اند؛ اما نادیده گرفتن تمایزات و دقت‌هایی که بنا بر قاعده به‌کارگیری اصطلاحات، باید بدان توجه شود، سبب شد شماری از همین لغت‌نویسان این واژه را به رهبران دیگر ادیان نیز تعمیم دهند؛ مثلاً در لغت‌نامه «باورها و دین»، روحانی را، در مقابل عوام، خدمتکارانی می‌داند که مأمور خدمت به مسیحیت یا سایر ادیان هستند» (Rozemary, 1995, p. 111).

سفرنامه‌نویسان از جمله نخستین کسانی‌اند که بر اساس همین تفکر، در گزارش‌های خود از واژه روحانی استفاده کرده‌اند و بعدها کسانی که این دسته از کتاب‌ها را به فارسی ترجمه کرده‌اند، در ترجمه از کلمه روحانی استفاده کرده‌اند؛ برای نمونه، جمله‌هایی از این سفرنامه‌ها، آورده می‌شود:

«کوشیدند که قدرت روحانیون را تحت سیطره درآورند و محدود کنند» (پولاک، ۱۳۳۸، ص ۲۲۶)؛ «قوانین عرف به‌هیچ‌وجه قوانین شرع را نقض نمی‌کند. ... در موارد اختلاف، فتوی با رهبر روحانیون یا مجتهد اعلم و مرجع تقلید است. در عثمانی رهبر روحانیون را شیخ‌الاسلام می‌نامند» (بنجامین، ۱۳۶۹، ص ۲۶۴)؛ «می‌گویند سلسله‌جنبان این نهضت مخالف، روحانیون‌اند و کسی که دستور این کار را به ایشان داده، رئیس روحانیون کربلاست» (فوریه، ۱۳۶۳، ص ۲۲۱ و ۲۲۴)؛ «رئیس روحانیون عتبات که همه تابع فتوای اویند، نامه مفصلی به شاه نوشته و به‌استناد آیات قرآنی بر او مدلل ساخته است که اعطای هرگونه امتیازی به اجانب برخلاف قرآن است» (همان، ص ۲۲۴).

این سفرنامه‌ها، به ترتیب، در سال‌های ۱۳۳۵، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۸ ترجمه شده است، اما به‌عنوان عامل ترویجی می‌توانسته‌اند در گسترش واژه روحانی، نقش داشته باشند.

۲-۱-۱-۲. نسبت معنای لغوی روحانی با روحانیت

تعلیم و تعلم، کانون توجهات حوزه‌های علمی شیعه است، اما این توجه، به‌معنای غفلت از عمل خودسازی و تهذیب نفس، می‌نامند نیست. البته توجه به معنویت و پرهیز از دنیاطلبی نزد عالمان شیعه، در نوع و کیفیت با معنویت‌گرایی و دنیاگریزی مسیحی بسیار متفاوت است؛ با وجود این نکته، زمینه برای نام نهادن عالمان شیعه به روحانی آماده شده است. روحانیون شیعه در کسوت زعامت و رهبری شیعیان همواره پاک و پاکیزه و طاهر زیسته‌اند و تقوا و زهد اسلامی را سرمشق رفتار و عمل سیاسی - اجتماعی خود قرار داده‌اند. توجه به معنویات و پرهیز از مادیات باعث شده است که از عالمان شیعه چهره‌های ملکوتی و معنوی، در ذهن مردم تصویر شود. مردم هرگاه با عالمان وارسته و مهذب روبه‌رو می‌شده‌اند، آنان را چهره‌های ملکوتی، نورانی، معنوی و روحانی می‌دیدند که این دیدگاه، از سویی، زمینه‌ساز نسبت‌دادن عنوان روحانی به عالمان شیعه بود و از سوی دیگر، این نسبت را از هرگونه شائبه منفی مبرا ساخت؛ ازاین‌رو، توجه به معنویت و پرهیز از دنیاطلبی را می‌توان به عامل زمینه‌سازی که پیش از این ذکر شد، برشمرد.

در ادبیات نوشتاری، موارد فراوانی یافت می‌شود که از روحانی بودن به تنزه و معنوی بودن و پاکیزگی اشاره شده است؛ به‌بیان دیگر، هر چیزی که معنوی، منزّه و پاکیزه باشد، روحانی خوانده

مردم و نخبگان سیاسی - اجتماعی، اطلاق و استعمال واژه روحانی را بر روحانیت به مثابه یک سازمان اجتماعی ضرور و صحیح تشخیص دهند.

تبیین جعل واژه روحانیت در فرهنگ و ادبیات ایرانی به دلایلی که ذکر شد، نیازمند توضیح بیشتر است:

چنانکه گفته شد، حد فاصل نهضت تنباکو و مشروطه، پرکاربردترین واژه برای خطاب به این گروه اجتماعی، واژه علما بوده است. تحلیل معناشناختی واژه علما با در نظر گرفتن اینکه از ریشه علم اخذ شده است، نشان می‌دهد که بیشترین تأکید این واژه بر بعد علمی و آموزشی این سنخ اجتماعی است. به نظر می‌رسد که در آغاز نهضت مشروطه، در نگاه جامعه، اندیشمندان اسلامی و شیعه بیشتر در نقش یک عالم، ظهور و بروز داشته‌اند. مردم آنان را بیشتر نه به‌عنوان کسانی که در سرنوشت اجتماعی و سیاسی آنان نقش تعیین‌کننده دارند؛ بلکه بیشتر، به‌عنوان عالمان و فرهیختگانی که علوم اسلامی و علوم اهل بیت را می‌آموزند و به دیگران انتقال می‌دهند، می‌شناختند.

اطلاق واژه روحانیت به عالمان دینی از زمانی آغاز شد که آنان توانستند علاوه بر علم‌آموزی، با کسب نفوذ اجتماعی فراوان، نقش رهبری اجتماع و هویت‌بخشی به جامعه را نیز عهده‌دار شوند. پیش‌تر رابطه اندیشمندان دینی با مردم به‌مثابه رابطه علم با ابعاد ذهنی و اندیشه‌ای مردم بود، اما اندیشمندان دینی توانستند این نقش را گسترش دهند و با قلب، دل و رفتار و عمل مردم نیز ارتباط برقرار کنند. از این زمان بود که جامعه، عالم دینی را نه فقط فردی می‌دانست که اندوخته‌ها و دانش جامعه را افزایش می‌دهد؛ بلکه آنان را کسی می‌دانستند که می‌تواند در حوادث اجتماعی و سیاسی، راهبر و یاری‌رسان دیگران باشد و با تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی خود، در جایگاه یک راهبر و جلودار، جامعه را رهبری و هدایت کند. در این مرحله از تاریخ، عالمان در جامعه نفوذ کردند و جامعه نیز آنان را پذیرفت و اگر پیش از آن، همچون یک استاد دانشگاه، بیشتر با مغز افراد ارتباط داشت، از آن پس به‌منزله روح در جامعه ایفای نقش کرد. در نقش جدید، عالمان توقع داشتند مردم از آنان پیروی کنند، مردم نیز ضمن پذیرش نفوذ عالمان، انتظار داشتند در کوران حوادث سیاسی و اجتماعی حمایت و رهبری شوند. پیش از این، علما نقش و اثری بر تلطیف فضای جامعه یا تحولات اجتماعی نداشتند، اما با به‌وجود آمدن نقش اجتماعی جدید، روحانیت به لطافت روح در تلطیف فضای اجتماعی یا برهم ریختن آن اثری عمیق داشت.

نکته مهم این است که ارتباط عالمان با بخش خاصی از جامعه نبود؛ آنان با دین مرتبط بودند و

می‌شود؛ انسان باشد یا غیر انسان؛ مثلاً، شیخ شهید، فضل‌الله نوری، شهر نجف را به پایتخت روحانی فرقه اثنی‌عشریه توصیف می‌کند: «در پایتخت روحانی ما فرقه اثنی‌عشریه که نجف... می‌باشد، مسئله تصحیح شورا و اصلاحات، لازمه آن عنوان شده است» (نوری، بی‌تا، ص ۳۸)؛ *اعتضادالسلطنه، ملامحمدتقی* را که از عالمان مخالف با بایبه بود، به روحانی یعنی نورانی و ملکوتی بودن، توصیف کرده است: «ملامحمدتقی [اهل قزوین] همچنان بر سر منبر حمله به بایبه می‌کرد، ... این واقعه بر کینه بایبه متعصب افزوده، قصد قتل آن پیرمرد را نمودند... مدارک متقن تاریخی ثابت می‌کند که قتل آن مرد روحانی به امر و اطلاع وی (قره‌العین بای) بوده است» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۵۱، ص ۱۷۴). شیخ بهایی، فقیه، اصولی، مفسر و متکلم قرن دهم هجری و معاصر دوره صفویه، واژه روحانی را در شعری زیبا، به‌معنای رهایی از دنیاگرایی و الهی شدن به‌کار برده است:

حیف باشد که تو ای صاحب هنر	کاندرین ویرانه ریزی بال و پر
تا به کی ای هدهد شهر سبا	در غریبی مانده باشی بسته‌پا
جهد کن این بند از پا باز کن	بر فراز لامکان پرواز کن
تا به کی در چاه طبعی سرنگون	یوسفی، یوسف ییا از چه برون
تا عزیز مصر ربانی شوی	وارهی از جسم و روحانی شوی

شیخ بهایی، نان و حلوا، بخش نهم، فی تاویل قول النبی ﷺ حب الوطن من الایمان

دهخدا یکی از معانی روحانی را پارسایی و داشتن صفا ذکر می‌کند؛ روحانی یعنی پارسا و اهل صفا. مکان نیز می‌تواند روحانی باشد، چنان‌که می‌گوید: «مکان روحانی، جای پاک و پاکیزه و با صفا». دهخدا باصراحت می‌گوید: «روحانیت در تداول فارسی‌زبانان به‌معنی روحانی و معنوی بودن است، تقدس و پاکی و پارسایی» (دهخدا، ۱۳۳۷، ذیل کلمه روحانی).

۱-۱-۳. گذار از حیات علمی به حیات اجتماعی - سیاسی

نخستین دلیل وارد شدن مفهوم روحانیت به ادبیات فارسی، بازتاب ترجمه نادرست و ناقص روشن‌فکران است؛ دلیل دوم، به ارتباط معنای لغوی روحانی با حیات اخلاقی روحانیت بازمی‌گردد؛ دلیل سوم، نوعی تکامل در حرکت تاریخی و حیات اجتماعی دستگاه فقه و فقاہت را بازگو می‌کند، بر اساس این توجیه، رسیدن روحانیت به مرحله‌ای از حیات اجتماعی و سیاسی، سبب اطلاق واژه روحانیت بر آنان شد، به بیان دیگر، بلوغ سیاسی - اجتماعی روحانیت این ظرفیت را فراهم ساخت که

دین با همه جامعه؛ همین ارتباط سبب می‌شد که علما با همه جامعه پیوند یابند. بنابراین، علما به‌مثابه روح در پیکره جامعه ظاهر شدند. از آن پس، برای اشاره به وضعیت جدید، واژه علما کافی نبود، زیرا علما، با فرض عالم بودن، به ابعاد فردی آنان اشاره می‌کرد، درحالی‌که نقش جدید، علما را در وضعیتی فراتر از نقش فردی آنان قرار می‌داد. عالم، به ویژگی فردی عالمان اشاره داشت، درحالی‌که جامعه نیاز به واژه‌ای داشت که با آن به کلیت یک گروه اجتماعی اشاره کند؛ کلیتی که هریک از اعضای آن به‌مثابه رهبر اجتماعی و طلایه‌دار عرصه‌های سیاست و اجتماع ظهور و بروز دارد. واژه علما جمع جبری واژه عالم بود، درحالی‌که در وضعیت جدید واژه روحانیت، اسم معنی بود و به‌مثابه روح در پیکره جامعه آیین تمام‌نمای همه افرادی بود که در سلک لباس روحانی، اهداف تبلیغی، سیاسی و اجتماعی را دنبال می‌کردند.

این ادعا مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد، اما منظور نویسنده این مقاله تأکید بر غلبه حضور سیاسی - اجتماعی روحانیت است. اولاً و بالذات، مردم علما را به‌عنوان عالمان دینی و ثانیاً آنان را در مقام رهبران سیاسی - اجتماعی می‌شناخته‌اند. بنابراین، این نکته به‌معنای عدم مطلق حضور سیاسی - اجتماعی عالمان و روحانیت، در عرصه زمانی یادشده نیست. از این رو، حضور سیاسی عالمانی مانند شیخ مفید (۳۳۸-۴۱۳ق) (خواججه نصیرالدین طوسی (۵۹۸-۶۷۲ق))، و بسیاری دیگر از عالمان سیاسی، همچون شماری از عالمان عصر صفویه، مانند محقق کرکی، شیخ بهایی و مرحوم مجلسی، انکارپذیر نیست. روند حضور سیاسی - اجتماعی عالمان دینی با گذشت ایام، روندی تکاملی بوده است. حضور سیاسی - اجتماعی عالمان دینی در دوره قاجار به‌ویژه در جنگ‌های اول (۱۲۴۱-۱۲۴۳ق) و دوم (۱۲۱۸-۱۲۲۸ق) ایران و روس با رهبری مرحوم کاشف‌الغطا (متوفای ۱۲۲۷ق) و مرحوم سیدمحمد مجاهد (متولد ۱۱۸۰ق) به کمال رسیده است. در همین باره می‌توان از عالمان دیگری همچون ملا احمد نراقی (۱۱۸۶-۱۲۴۵ق) و ملاعلی کنی (۱۲۲۰-۱۳۰۶ق) نام برد. با وجود این، اوج حضور سیاسی - اجتماعی روحانیون در نهضت تنباکو شکل می‌گیرد که آنان را از عالمان سیاسی به سیاسیون عالم تغییر داد.

در وضع جدید، مردم حق روحانیت را برای اثرگذاری بر امور اجتماعی و سیاسی تأیید می‌کردند و برای آن حق مشروعیت قایل می‌شدند. در این وضع، خطاب و اشاره مردم به عالم دینی مشخص نبود؛ بلکه کافی بود آن شخص در سلک طبقه‌ای درآمده باشد که اکنون او را روحانی و از طبقه روحانیون می‌دانستند. در وضعیت جدید، برای جامعه موقعیت‌های فراوانی پیش می‌آمد که در آنان، علم عالم

دینی مدخلیتی نداشت؛ آنچه مهم بود حیثیت اجتماعی، سلوک و نمایندگی او از پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ بود و این حیثیت، کلیت روحانیت را با کلیت جامعه، همچون روحی که در همه جامعه جریان و سریان دارد، پیوند می‌داد. در چنین موقعیتی، احتمالاً روحانی و روحانیت می‌توانست بهترین واژه برای رساندن این معنا باشد.

آنچه موقعیت جدید را برای عالمان دینی و روحانیت فراهم کرد، ورود نسبی عالمان دینی به عرصه سیاست و اجتماع، به شکلی گسترده و فراگیر بود. ورود در عرصه اجتماع و سیاست ممکن بود، به‌صورت پراکنده و توسط شخصیت‌های متعدد و بسیار فراوان از عالمان دینی در طول تاریخ شیعه تحقق یافته باشد و ابداع و استعمال برخی واژه‌ها از جمله: مقام‌های صدر، شیخ‌الاسلام، ملاباشی، حجت‌الاسلام و ثقة‌الاسلام نیز گویای همین معناست، ولی ورود عالمان دینی در این عرصه به‌صورت شبکه‌ای ارتباطی و هرمی شکل که همه پیکره آن به مرجعیتی واحد مرتبط و متصل باشد، تا زمان میرزای شیرازی تحقق نیافته بود.

سخن الگار به‌درستی گویای همین تغییر وضعیت است. او ضمن تأکید بر سنت سیاسی - اجتماعی روحانیت و تکرار نقش سنتی آنان در رهبری جامعه، به تحول و تغییری که در جایگاه روحانیون، ناشی از تحولات جنبش تنباکو به‌وجود آمد، اشاره می‌کند و در این باره می‌گوید: «[روحانیت در هر مورد مظهر خواسته‌ها یا شکایات اشخاص یا گروه‌های گوناگون بودند، ولی در امتیاز تنباکو واقعاً تمام ملت با رهبری آنها متحد شده بودند. آن هیجان صرفاً اعتراض علیه یک اقدام مخصوص حکومت نبود، برای اینکه، هر چند کانون آن مسئله انحصار تنباکو بود، اصلاً مقابله‌ای بود میان مردم و دولت که در آن رهبری علما اراده و مفهوم تازه‌ای از رهبری را نشان داد» (الگار، نقش روحانیت بی‌تا، ص ۲۸۶).

موسی نجفی سخن مزبور را در تعبیر لطیف‌تری بیان کرده است: «در جنبش تنباکو رهبری ولایی ملت شیعی تکوین یافت. در این جنبش که حالت طبیعی جامعه شیعی را تشکیل می‌دهد دولت و ملت به یگانگی و وحدت رسیدند و مبدأ و اساسی قدرت و مرجع نهایی تصمیم‌گیری در مجموع امت اسلام، نزد یک مقام دینی که واجد خصوصیات ویژه‌ای است، تمرکز می‌یابد» (نجفی و حقانی، ۱۳۹۱، ص ۲۳۰-۲۳۱).

کسروی جنبش تنباکو را نخستین حرکتی می‌داند که با رهبری علما انجام گرفت. (کسروی، ۱۳۹۰، ص ۱۷). جملاتی از یحیی دولت‌آبادی درباره مرحوم میرزای شیرازی وجود دارد که نشان‌دهنده این واقعیت است که «بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق‌العاده که از این راه در مرکز ریاست روحانی

هویدا شد و روحانیت پیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند، عموم روحانیان به استثنای وجودهای مقدس منزله روحانی می‌کوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده، از این راه بر اعتبارات خود بیفزایند...» او در ادامه می‌گوید: «به هر صورت، دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست، گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تجاوزات بیگانگان بسی سودمند بود، ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی برویاند و چه نتیجه‌ای در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد...» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷). بنابراین، در اینکه با جنبش تنباکو، روحانیت و علما به وضعیت جدیدی منتقل شدند و آنان در نگاه جامعه به رهبرانی سیاسی - اجتماعی تغییر جایگاه دادند، تردیدی نیست. ممکن است این پرسش مطرح شود که با فرض حصول کمال در حضور سیاسی - اجتماعی عالمان دینی، چه ارتباطی میان حصول مزبور با موضوع مفهوم روحانی و طرح آن در فرهنگ سیاسی - اجتماعی ایران وجود دارد؟ در پاسخ می‌توان گفت که وضعیت جدید، مقتضای مفهوم دیگری بود که با استفاده از آن بتوان به این وضعیت اشاره کرد. در واقع وضعیت جدید عالمان به‌مثابه عاملی برای تقویت و اشاعه واژه روحانی، که پیش‌تر در فرهنگ سیاسی - اجتماعی ایران وارد شده بود، عمل کرد.

نتیجه‌گیری

روحانیت که در کاربرد جامعه‌شناختی آن، اصطلاحی شایع در اشاره به تحصیل‌کردگان علوم حوزوی است، واژه‌ای است که در تاریخ معاصر ایران، در فرایند ارتباط فرهنگی غرب و ایران و مشخصاً در فاصله پس از نهضت تنباکو و پیش از نهضت مشروطه وارد ادبیات سیاسی - اجتماعی ایران شده است. جایگزینی مفهوم روحانیت، به‌مثابه ترجمه‌ای از روحانیت مسیحی، به‌جای واژگانی همچون عالم، طلبه، آخوند و ملأ، دو عامل زمینه‌ساز داشته است: ۱. تهذیب نفس، معنویت و پاکیزگی که در تاریخ همیشه با مرجعیت و روحانیت شیعه، قرین بوده است؛ ۲. گذار روحانیت از حیات عمدتاً علمی به حیات علمی - سیاسی - اجتماعی.

منابع

- آفندی، میرزا عبدالله (۱۴۰۱ ق)، *ریاض العلماء*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- اخلاقی، محمدعلی (۱۳۸۱)، *بررسی جامعه‌شناختی شکل‌گیری سازمان روحانیت شیعه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، جامعه‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ره).
- اخلاقی، محمدعلی (۱۳۸۴)، *بررسی جامعه‌شناختی شکل‌گیری سازمان روحانیت شیعه*، تهران، مؤسسه شیعه‌شناسی.
- اصفهان‌کی‌کربلایی، حسن (۱۳۸۲)، *تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تنباکو*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اعضادالسلطنه (۱۳۵۱)، *فتنه باب*، بی‌جا، چ دوم، بابک.
- بنجامین، س. ج. د (۱۳۶۹)، *سفرنامه بنجامین، عصر ناصرالدین شاه*، ترجمه محمدحسین کردبچه، چ دوم، تهران، جاویدان.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک «ایران و ایرانیان»*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، چ دوم، تهران، خوارزمی.
- تنکابنی، میرزا محمد (۱۳۸۰)، *قصص العلماء*، با مقدمه و ویرایش محمدرضا شریفی خوانساری، قم، حضور.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، *حیات یحیی*، چ دوم، تهران، عطار.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۷)، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ ق)، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲)، *کافی*، چ دوم، تهران، اسلامی.
- ابن منظور، محمدبن مکرم (۲۰۰۳)، *لسان العرب*، تهران، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع).
- راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد (بی‌تا)، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران، مرکز مطالعات و مدارک اسلامی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (بی‌تا) *العین*، تهران، مرکز مطالعات و مدارک اسلامی.
- فوریه، (۱۳۶۳)، *سفرنامه فوریه*، ترجمه عباس اقبال، چ دوم، تهران، انتشارات علمی.
- کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۶۲)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، چ چهارم، تهران، آگاه.
- کسروی، احمد (۱۳۹۰)، *تاریخ مشروطه ایران*، چ بیست و چهارم، تهران، امیرکبیر.
- الگار، حامد (بی‌تا)، *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت*، ترجمه ابوالقاسم سری، بی‌جا، توس.
- ناظم الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۶۹)، *قانون، مقدمه ناشر*، بی‌جا: کویر.
- نجفی، موسی و موسی فقیه حقانی (۱۳۹۱)، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، چ هفتم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- نوری، فضل‌الله (بی‌تا)، *لوايح آقا شيخ فضل الله نوری*، به کوشش هما رضوانی، تهران، تاریخ ایران.